

سیّاره

زندگینامه و خاطرات شهید جعفر نجاتی

نویسنده: حسین بنی احمدی

شار: سید محمد موسوی

ویراستار: مدینه سادات فاطمی



سربلایه :	بی‌احمدی، حسین، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور:	سپارو، زندگینامه و خاطرات شهید جعفر نجفی / حسین بی‌احمدی؛
مشخصات نشر:	تهران: نشر امینان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری:	۶۰ ص.، مصور؛ بخشی رنگی.
شابک:	978-600-8677-11-6
وضعیت فهرست‌نویسی:	غیبا
موضوع:	نجفی، جعفر، ۱۳۴۷ - ۱۳۶۸.
موضوع:	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع:	Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives
موضوع:	شهبندان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
موضوع:	Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
موضوع:	مادران شهیدان -- ایران -- خاطرات
موضوع:	*Martyrs' mothers-- Iran -- Diaries
زده‌بندی کنگره:	DSR۱۶۲۶/۲۷۸۷۷۹۱۳۹۶
زده‌بندی:	۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابخانه ملی:	۴۷۰۱۱۶۸

www.ketab.ir





سیّاره

زندگیناه و خاطرات شهید جعفر نجاتی

نویسنده: حسن بی احمدی

مشاور: سید محمد موسوی

ویراستار: مرضیه سادات فاضلی

ناشر: نشر امینان

صفحه آرایی و طرح جلد: زینب ربانی

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

تیراژ: ۳,۵۰۰ نسخه

شابک: ۶ - ۱۱ - ۸۶۷۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان

نشانی ناشر: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان شهید نظری،

پلاک ۶۵، طبقه سوم، واحد ۷ تلفن: ۶۶۴۰۶۷۶۰ - ۶۶۴۰۷۶۶۱

nashreaminan@gmail.com

فکس: ۶۶۴۹۷۰۲۴



فصل اوّل
تولّد و کودکی
تریت در دامن مادر

فصل دوّم
نوجوانی
شکل گیری شخصیت

فصل سوّم
دفاع مقدّس
حضور جانانه در جبهه و پشت جبهه

فصل چهارم
شهادت حسین
هم چون کوه استوار

فصل پنجم
پرواز
عاشق و شیدای شهادت

فصل ششم
پس از شهادت
شاهد و همراه

فصل هفتم
تصاویر



.....پس گفتار

در یک روز گرم از تابستان سال ۱۳۸۱ بر سر مزار شهیدی از شهدای دفاع مقدس حضور یافتم که در مورد او استان‌هایی شنیده بودم. با حضور بر سر مزارش، ضمن قرائت فاتحه، با وی در دل کردم. از او خواستم که مرا به انجام اموری که خودشان بابت آن به شهادت رسیده‌اند دعوت نموده و مرا همراه باشد. بعد از جدا شدن از مزار وی بر سر مزار سید شهیدان اهل قلم رفتم و در آنجا جرقه‌ی اولین حرکت توسط این بزرگواران خورد و با امداد شهدای کار مستندسازی را کلید زدیم. اولین شهید سرمنشأ اتفاقاتی بود که بهترین و شایسته‌ترین احضات زندگی‌ام را رقم زد. پای صحبت مادران شهدا نشستن خود یک توفیق است، و من با یک درخواست، موفق به این توفیق گردیده بودم.

در اولین جلسه‌ی دیدار با مادر شهیدان، مادر دو شهید به قدری جذاب و دلنشین صحبت کرد که شنیدن جمله‌ی خب همین بود! برایم معنایی نداشت و البته کامم را تلخ نمود. شیرینی و حلاوت صحبت‌های ایشان هر شنونده‌ای را در جای خود میخکوب می‌کرد. دو ساعت برای من آن چنان طی شد که گذشت

زمان را درک نکردم. چهار نفری که برای ضبط خاطرات رفته بودیم، اشک می‌ریختم و او خم به ابرو نمی‌آورد.

دیدن صحنه‌های استقامت و ایستادگی، شجاعت و دلیری، در یک اتاق بیست متری رقم می‌خورد و یک زن، تمام قد از فرزندانی که با تمام وجود تربیتشان کرده بود، سخن می‌گفت و استیصال و درماندگی ما را به وجود می‌آورد. ما حرفی برای گفتن نداشتیم و در طول این دو ساعت فقط شنونده بودیم.

شب تا نماز صبح نتوانستم چشم بر هم بگذارم و از دیدن چنین بانویی، دلم سبیح می‌گفتم. شاید انسان در مسیر زندگی‌اش فقط یک مرتبه موفق به چنین توفیقی شود و من در اوج مشکلات دنیایی، صاحب این عنایت الهی گردیدم. نه‌آنستم با همین یک دیدار خودم را راضی کنم، فلذا توسط دوستان عزیزم که الحق بی‌ثبات تمامی اتفاقات بودند، در جلسه‌ای دیگر، توفیقمان را تکرار کردیم.

تصور ابتدایی این بود که، مجرای خاطرات را به صورت تکراری بیان خواهد نمود و دیگر هیچ حسی در ما برپا نخواهد آورد. ولی در اوج ناباوری اتفاق دیگری رقم خورد و دو ساعت دیگر با بهت و اثبات بر ما گذشت و ما داستان‌های جدیدی شنیدیم که در جلسه‌ی اول بازگو نشده بود. حتی خاطرات بازگو شده هم با لحن و شکل دیگری بیان می‌شد و همین امر سبب می‌گردد که هیچ احساس خستگی در مخاطبان پدید نیاید. تشنگی من در شنیدن این خاطرات روزافزون می‌شد و به هیچ وجه حاضر نبودم که داستان به اینجا ختم شود و موضوع را پیگیری نکنم.

وقتی صحبت‌هایی به آن درجه از لذت برسد که در ما انگیزه ایجاد کند، ناخودآگاه به سراغ کشف همه‌ی حقیقت و یا داستان می‌رویم و من هم از این امر مستثنی نبودم. با جدیت تمام تحقیق از هم‌رزم‌های شهید، مسجدی‌ها، دوستان عمومی و خصوصی وی را شروع کردم و هر روز شیفتگی من صد چندان می‌شد. برای ماندگاری اتفاقات دوران‌های طلایی هر مرز و بومی، ثبت وقایع بهترین

شیوه برای ماندگار کردن آن‌هاست. به همین منظور، انگیزه‌ی ثبت وقایع و خاطرات بخشی از اتفاقات دوران دفاع مقدس در من قوت گرفت.

ابتدا بنا بر این بود که داستان زندگی شهید را به رشته‌ی تحریر درآورم، ولی وقتی داستان‌ها را مرور می‌کردم، نگارش داستانی بدون محوریت مادر، جفا در حق خواننده بود. حضور مادر در خاطرات و وقایع رخ داده، حضوری پررنگ و تأثیرگذار بوده و حذف این قطعه از جورچین داستان، سبب می‌شد که ما تصویر درستی به ذهن مخاطب ارائه نکرده باشیم.

رسیدن به درستی تصمیم گرفته شده، کار نگارش و جمع‌آوری داستان بر اساس محوریت مادر آغاز شد و دو مرتبه بازنویسی گردید. حساسیت حقیر برای تأثیرگذاری داستان بر برقراری ارتباط نسل جوان با آن سبب گردیده بود که کار نگارش با توجه به نظر سنجی به‌کندی پیش برود.

و اما در مورد داستان گفتنی‌هایی هست که به نظر شما می‌رسانم:

اول آنکه داستان پیش‌رویی در معنای فضای فکری جوانان و همراهی خانواده‌ها داشته و اصراری بر بزرگ‌نمایی ندارد. شناخت مقام شامخ شهدا در حد و اندازه حقیر نیست و بنده با توجه به احساس تکلیفی که نموده‌ام نگارش این داستان را شروع کردم. نوع نگارش داستان با زبان عامینه و روند بازگویی قصه هم بر اساس باورپذیری و برقراری ارتباط شکل گرفته است. بی‌شک نویسنده‌های قابل و خوش سلیقه‌تری در این خصوص وجود دارند که اقلاً بوسه خاطرات دفاع مقدس را بشکافند و با بیان‌های شیواتری در اختیار نسل جوان قرار دهند. دوم ضمن آنکه جمع‌آوری خاطرات از کسانی صورت پذیرفته که خودشان در خاطره‌ی نقل شده حضور داشته‌اند، ولیکن در روند جذابیت داستان، تغییراتی نه از نوع تناقض، بلکه از نوع مؤثر واقع شدن منظور گردیده است.

سوم از آنجا که ثبت مستند خاطرات با روند قصه‌گویی حقیر متفاوت است، امیدوارم که این داستان بتواند در جهت نشر فرهنگ دفاع جانانه جوانان و استقامت و صبوری مادران تأثیر ناچیزی بگذارد.

چهارم اکنون که شهادت متاعی نیست که به هر کس بدهندش، و من بیچاره‌ی جامانده از کاروان شهدا توفیق چنین فیضی را نیافتم، دل به فرمایش مولایم خوش داشتم که فرمودند:

«حفظ و زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی شهدا، کمتر از شهادت نیست».

پس از خداوند متعال متضرعانه خواستارم تا در این مسیر نورانی و مقدّس ثابت قدم و استوار مرا حفظ فرماید تا با امداد الهی مرعوب کنایه‌ها و یاوه‌پراکنی‌های افراد کینه‌نواز نگردم. در این مسیر نورانی از همسر عزیزم که با بزرگواری خاصی بمن حمل کاستی‌ها، پیوسته مرا در انجام جهاد فرهنگی تشویق و همراهی نمود، و همچنین برادر شهیدش در آزمون سختی‌ها صبورانه دل به رضای الهی سپرد، متشکرم.

پنجم شخصاً پییده دارم که بازگو کردن خاطرات ایام مبارک دفاع مقدّس، این پتانسیل را دارد که برای نسل سرگردان، چراغ راهی گردد که با روشنایی آن، راه پرمخاطره‌ی دوره‌ی آخرت‌مان را ببینند و به راحتی سره را از ناسره تشخیص دهند. به همین منظور سزاوارست که خواستارم تا ضمن خواندن این نوع کتاب‌ها، مطالعه‌ی آن را به نسل جوان و نه‌جوان توصیه نمایید، که این خود یک تکلیفی بر گردن همه‌ی ماست.

ششم نمی‌توانم از عزیزانی که در جریان همه‌ی فتالیتهای تولیدی مخصوص شهدا حضور داشتند، تشکر و قدردانی نکنم. آنان که با ادّعا و توقّع همچون دوران دفاع مقدّس، خالصانه پا در عرصه‌ی جهاد فرهنگی گذاشتند و از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

بزرگواردانی همچون آقایان حاج یدالله ذوالفقاری، حاج سیّد محمّد موسوی، محمود شاهرخی، حاج اکبر گیوری، حاج امیر محمدی و حاج علی حسنی و برادران جانباز حاج یحیی رسولی حاج امیر عسگری و حاج علیرضا خوب‌روی که از یادگاران آن دوران بودند. همچنین عزیزانی که دوران دفاع مقدّس را به لحاظ شرایط سنّی درک نکردند ولی همچون شهید جعفرها، سخت کوش و پرتوان در

عرصه‌ی جبهه‌ی فرهنگی خوش درخشیدند.

عزیزانی همچون عباس، امیر، ابوالفضل و فرهاد شیخ سفلی، علی پیرو نظر، علی اصغر و پوریا صمدی، علیرضا بنی احمدی، محمدجواد و محمدحسن نصیری پور، رامین صد خسروی و سعید فراهانی؛ و همچنین خواهران پریسا نجم روشن و مهری محمدرحیمی که در تنظیم و نگارش این کتاب تلاش وافری نمودند. اگر چه این تقدیر و سپاس شایسته‌ی آن همه اخلاص و تلاش نیست، ولی بر خرد فاض می‌دانستم که برگه‌ای از این کتاب، مزین به نام این عزیزان باشد تا این ساءالله روز موعود، خدای شهدا قدر و منزلت جهاد آن‌ها را معین کند و پاداششان به‌ترین مکان از بهشت برین قرار دهد.

هفتم معمور در بهشت وقایع تاریخی، با توجه به تنوع افراد و دیدگاه‌های موجود، اختلاف نظر نمود. دانیلی آنچه که در این میان اهمیت دارد استفاده از ظرفیت بسیار بالای دفاع مقدس است. در این خصوص سعی نموده‌ام از غلو و بزرگ‌نمایی پرهیز کنم و شخصیت‌ها با شکل واقعی معرفی شوند.

هشتم در پایان ضمن تشکر از مادر عزیز و گرامی‌ام که پیوسته مرا در طی نمودن چنین مسیری تربیت نمود و دست معجزه‌گر دعاگویش مشوق و حامی من بود، همان‌طور که همه‌ی شهدا از ارادتمندان خاص سالت مقدسه‌ی حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام بودند، ثواب این تحفه‌ی درویش را به روح مطهره‌ی حضرت زهرا علیها السلام تقدیم می‌کنم. امید آنکه مقبول درگاه الهی واقع گردد. والسلام...

و من الله التوفیق زمستان ۱۳۹۵

الأحقر حسین بنی احمدی